

با قرآن در صحنه (۸)

لزوم بازگشت به سرچشمه زلال قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. حالا که به بحث درباره این سوره کشیده شدیم - که شاید هم مصلحت زمان و مکان و شرایط و اوضاع ما را ناخودآگاه به این بحث کشاند - امیدواریم که بحث جامعی باشد برای همه مسلمانان، ملت مسلمان ما و به خصوص جوانهای ما، تا به اصل و سرچشمه اسلام نزدیکتر شوند. اینکه به «سرچشمه» تعبیر می‌کنیم، برای این است که سرچشمه آلوده نیست، گوارا و صاف است. این نه تنها طبیعت انسان است که همیشه میل دارد از سرچشمه آب بخورد، بلکه طبیعت حیوانات هم همین است. آن‌ها که با حیوانات سر و کار دارند می‌دانند که وقتی حیوانات را برای آبشخور حرکت می‌دهند، گاهی بیرون می‌روند و از جوی‌ها و آب‌های فرعی می‌گذرند تا خودشان را به سرچشمه اصلی آبشخور برسانند. من خودم در روستاها دیده‌ام که حیواناتی مانند اسب و استر، وقتی که به سرچشمه می‌رسند، پوزه‌شان را در آب فرو می‌برند. یعنی می‌خواهند از آبی استفاده کنند که هیچ آلودگی در آن وارد نشده باشد. آب که از سرچشمه دور می‌شود، آلودگی‌های محیط و گرد و غبارها، انسان‌ها و حیوانات آلوده‌اش می‌کند. همان آبی که منشأ حیات و حرکت است و همه چیز از آن زنده است، وقتی که از سرچشمه‌اش دور شد، نفرت‌انگیز می‌شود. از همه چیز نفرت‌انگیزتر می‌شود؛ رنگش و بوی تعفنش نفرت می‌آورد. امروز وظیفه ما مسلمانان است که به سرچشمه اسلام برگردیم - سرچشمه‌ای که منشأ وحدت همه مسلمانان است. سرچشمه‌ای که آبش گواراست؛ دست‌نخورده است. و این قرآن سرچشمه وحی و نبوت و هدایت بشر بوده و هست. از آن وقت که مسلمانان از این سرچشمه دور شدند و افکار و تخیلات و اوهام و فلسفه‌ها و کلام‌ها وارد آن شد، دین را راکد کردند.

مثل آب راکد. و چه بسا بعد هم، برای مردمی که از سرچشمه آگاه نیستند، منشأ نفرت شد. این است که اکنون که وارد بحث قرآن شده‌ایم، چه وظیفه و مسئولیتی مهم‌تر و بالاتر از اینکه همه ما و همه کسانی که در مکتب قرآن تربیت شدند مردم را از سرچشمه وحی سیراب کنند. این اختلافات و درگیری‌ها و برداشت‌های مختلف برای این است که از سرچشمه وحی دور شده‌ایم. در عوض به فروع و شعبه‌ها و جوی‌ها - جوی‌هایی که چه بسا همه نوع آلودگی در آنها باشد - توجه کرده‌ایم. از این مسأله بگذریم.

نگاهی به سوره نازعات

حال که بحث در این سوره به اینجا کشیده شد، برای اینکه تکمیل بشود، می‌گوییم که به طور کلی در این سوره سه فصل و سه قسمت به چشم می‌خورد که هر قسمتی خود باز دارای محتوا و قسمت‌های گوناگون دیگری است؛ و هر بخشی هم دارای آهنگ و وزن و شدت و رخوت خاصی است: از آیه اول تا آیه چهاردهم یک بخش از این سوره است. در این بخش هم ملاحظه می‌کنید که از همان آغاز سوگندها، آهنگ آیات و فشردگی و ضربه آن‌ها خیلی قوی است: **«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا. وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا. وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا. فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا»**. از اینجا به بعد مثل موجی است که کم‌کم گسترش پیدا می‌کند: **«فَالْمَدْبَّرَاتِ آمْرًا»**. از اینجا باز آهنگ آیات و اوزان و مقدار آیات تغییر می‌کند: **«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ. قُلُوبٌ يُومِتِدُ وَاِجْفَةٌ. اَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ»**. باز می‌بینیم، مطابق معنا و محتوای هماهنگ با آن، توسعه‌ای و بسطی در آیه پیدا شده است تا **«يَقُولُونَ اِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ»**؟ همان آهنگ است و همان وزن - همان وزن شدید **«الرَّاجِفَةُ، الرَّادِفَةُ، وَاِجْفَةٌ، خَاشِعَةٌ، حَافِرَةٌ»**. **«اِنْدًا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً. قَالُوا تِلْكَ اِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ. فَاِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ. فَاِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ»**. این آهنگ‌ها و هماهنگی آن‌ها و محتوا و معنایی که در این آیات هست با توجه خاصی است. می‌بینیم که بعد از آیه چهاردهم، یکسره آهنگ متفاوت می‌شود و آیه بسط پیدا می‌کند: **«هَلْ اَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى»**؟ که در آیات قبل با شدت **«غَرْقًا، نَشْطًا، سَبْحًا، سَبْقًا، آمْرًا»** و بعد هم از **«رَاجِفَةٌ، رَادِفَةٌ، وَاِجْفَةٌ، خَاشِعَةٌ، حَافِرَةٌ، نَخِرَةٌ»** شروع شد تا **«خَاسِرَةٌ»**. و از اینجا یکبار به الف مقصوره «موسی» در **«هَلْ اَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى»**؟ آیات بسط پیدا می‌کنند. یعنی آن محتوای چهارده آیه قبل، هماهنگ با حرکت سریع و انقلابی تمام جهان و تمام ذرات عالم است، از کرات و ذرات، با آن سرعت و حرکتی که دارند، تا اجتماعات و

حرکت‌های انقلابی آن‌ها. این برداشت من است و من عندی^۱ هم نیست، بلکه از متن آیه و ربط آیات استفاده می‌شود.

باری، از اینجا در متن تاریخ می‌آید؛ یعنی برگرداندن توجه اذهان و اندیشه‌ها به متن تاریخ گذشته: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى. إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» تا آیه بیست و شش: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى». این هم قسمت دوم این سوره که خود آن باز به قسمت‌های خاصی تقسیم می‌شود. در اینجا باز آهنگ سوره برمی‌گردد: «أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءَ بَنَاهَا. رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا»^۲ وقتی به تبیین این آیات رسیدیم، ملاحظه خواهید کرد که آنچه قرآن به آن اشاره می‌کند، از مراحل ابتدایی خلقت و سرعت و حرکت و موج گرفتن و پیش رفتن — با توجه به تعبیراتی که در هر سه قسمت سوره هست — و همچنین مجموع سوره و النازعات، متناسب است با محتوای این آیات.

درک ارتباط آیات مختلف با یکدیگر

در ادامه بحث، درباره قصص و حکایات و مسائل تاریخی‌ای که در قرآن مطرح است و [ربط این آیات با یکدیگر] توضیح بفرمایید.

اینکه سؤال کردید درباره «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى» باید بگویم که داستان برخورد موسی با قدرتی شرکی و طاغوتی و انهدام این طاغوت، با مقدماتی که برای موسی و برانگیختن موسی پیش آمد — یعنی نزع موسی که او را یک مرتبه از همه‌جا برگرد و برانگیخت — خود قرینه‌ای است برای اینکه این آیات مرتبط با «وَالنَّازِعَات» است. بیشتر مفسران و محققان ما، با اینکه این سوره و نظایر آن را یک سوره می‌دانند، ولی عمدتاً در روابط بین آیات این سوره، که از «وَالنَّازِعَات» شروع می‌شود، (حرکت نزعی و نشطی و سبحی) تا تدبیر امر و رسیدن به ساحل زندگی و حیات و بروز افق قیامت و تا به آنجا که یک مرتبه برمی‌گردد به آیه «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى»، دچار ابهام‌اند. از این جهت بیشتر محققین و مفسرین در روابط آیات گیر کرده‌اند. یا اصلاً مطرح نمی‌کنند. یا اگر هم مطرح کنند، رابطه‌ای را مطرح می‌کنند که اگر نکنند بهتر است! اساساً این ربط آیات خود یک مسأله قرآنی است. در قرآن، آیات گاهی از یک مسأله به مسأله‌ای دیگر

۱. از نزد خود؛ و یا به تعبیری: من‌دراوردی.

۲. «آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را برپا کرده است؟ سقفش را برافراشت [به اندازه معین]

درست کرده. نازعات (۷۹)، ۲۷-۲۸.

می‌پردازد. گاهی سخن از خلقت مثلاً آسمان و زمین است، و گاهی برمی‌گردد به انسان. یا هنگامی که به سطح زندگی و روابط عادی زندگی توجه دارد، ممکن است بحث معاد را مطرح کند. آیات در اکثر سوره‌ها چنین است و باید دید که چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟ این ارتباط، با دید یک‌بُعدی محدود - مثلاً نویسنده‌ای که کتابش را فصل‌فصل می‌کند و هر فصلی را به فصل قبل مرتبط می‌کند - البته درست در نمی‌آید. در قرآن مجموع روابط آیات در هر سوره‌ای ویژه همان سوره است. مسلماً اگر هم آیات در زمان‌های مختلف نازل شده، عنایتی بوده است که هر آیه در جای خود قرار بگیرد. مورخان صدر اسلام می‌نویسند که هر گاه آیه‌ای نازل می‌شد و آیه‌ای قبلاً نازل شده بود، رسول خدا (ص) دستور می‌داد که آن را در کدام سوره و بعد از کدام آیه بگذارند. فهم ارتباط آیات درک خاصی می‌خواهد؛ مثل درک همه روابط انسانی. شما در طبیعت، مثلاً در دامنه یک کوه، به آبشار، سطح کوه، دره، پستی و بلندی‌ها و گستره بیابان، اگر جدا جدا بخواهید نظر کنید، ظاهراً میان آن‌ها ارتباطی نمی‌بینید. ولی وقتی که می‌خواهید از مجموع عکس‌برداری کنید، یا وقتی که می‌خواهید تابلویی از آن‌ها بکشید، می‌بینید که روابط لطیف و دقیقی بین آن‌هاست - چنان روابطی که انسان آن را می‌فهمد ولی نمی‌تواند بیان کند. در موسیقی هم چنین رابطه و پیوندی وجود دارد. نوازندگانی که قطعه‌ای را می‌نوازند هر کدام ساز خاصی می‌زنند و نغمه‌هایی متفاوت می‌آورند، ولی از مجموع آن‌ها آهنگ واحدی پدید می‌آید. یا آهنگی است تحریک‌آمیز، یا حزن‌انگیز، یا انسان را به عالم عرفان بالا می‌برد، یا به سطح شهبوات پایین می‌آورد. در این مورد هم می‌خواهیم بگوییم که مجموع روابط آیات مثل آهنگ وجود است. اگر به یک‌یک آن‌ها، یا جفت‌جفت آن‌ها نگاه کنید، ارتباطی با هم ندارند. ولی همچنان که مجموع عالم، زمین و آسمان و دریا و صحرا و کوه و درختان، یک هماهنگی کلی با هم دارند، آن‌ها هم با هم در کل هماهنگ‌اند.

ارتباط آیات سوره نازعات با یکدیگر

در این سوره هم ملاحظه می‌کنید که آیات از اول سوره تا «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» به نظر می‌رسد که ارتباطی با هم ندارند. خیلی زحمت می‌خواهد تا بتوان «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» را به مسأله قیامت که آخر سوره می‌آید متصل کرد. ولی در کل که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که از نخستین آیه تا آیه چهاردهم همه آهنگ حرکت دارند. حرکت از کجا شروع شده؟ از آن نزع اولی؛ از آن جنبش اولی؛ از آن حرکتی که انسان و هر موجود و عنصری وقتی از جای مخصوص به خود گنده شد و به حرکت درآمد. این حرکت به تدریج

سرعت می‌گیرد تا به تدبیر امر منتهی شود. این حرکت در هر پدیده طبیعی، در یک عنصر باشد یا در یک جامعه، دگرگون می‌کند و سرانجام به **(فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)** می‌رسد. در داستان حضرت موسی، می‌بینیم که او هماهنگ با نازعات است. برای عالم حرکتی پیدا شده است. داستان موسی و آمادگی‌اش را برای این نزع و وحی بیان می‌کند، تا می‌رسد به برخورد و درگیری او با فرعون. ابتدا برخورد ملایم، برخورد جذبی، ولی بعد برخورد واقعی و سپس منهدم کردن دستگاه طاغوت. در آخر می‌فرماید: **(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً)** تاریخ این نیست که در درون آن بمانید.

تفاوت تاریخ‌نگاری با فلسفه تاریخ

اکثر مورخان که تاریخ سلاطین و قدرتمندان را می‌نویسند: کجا رفتند، کجا آمدند. این همان تاریخ‌نگاری است و حوادث تاریخ را با هم و با گذشته و با زندگی فعلی غیر مرتبط دانستن است. اما مسأله‌ای، که در قرن اخیر در غرب هم پیش آمد، این است که تاریخ را به صورت دیگری در آورد، که همان بیان فلسفه تاریخ است. فلسفه تاریخ یعنی تبیین و تجزیه و تحلیل وقایع. مثلاً تجزیه و تحلیل واقعه شکست ایران در حمله اسکندر. تاریخ‌نویس قدیم می‌گفت که اسکندر از کجا حرکت کرد و چگونه جنگید و شاهنشاه ایران در برابر او چه کرد و قشونشان در کجا توقف کرد و چگونه ضربه خوردند و بالاخره چگونه ایران فتح شد. اما فلسفه تاریخ این است که ببینیم اسکندر چه قدرتی پیدا کرد؛ ایران چه شرایطی داشت؛ چرا این امپراتوری بزرگ به دست یک سردار فاتح مقدونی که از آن سوی جهان آمد، منهدم شد. تاریخ تحلیلی یا فلسفه تاریخ، این است. قرآن هم هر جا تاریخ را بیان می‌کند به همین منظور است.

همچنان‌که گفتم، تاریخ، تا قبل از یکی دو قرن اخیر صرفاً تاریخ‌نگاری حوادث بود. بعد علما و متفکران در صدد برآمدند که تاریخ را تحلیل کنند و از آن فلسفه استخراج کنند. یعنی تاریخ گذشته را وسیله آینده‌بینی و اکنون‌نگری قرار دهند. اولین کسی هم که به فلسفه تاریخ پرداخت یکی از متفکرین و علمای اسلام به نام ابن‌خلدون^۱ است که در

۱. محمدبن خلدون خضرمی فیلسوف و مورخ بزرگ اسلامی که در سال ۷۳۲ هجری در تونس متولد شد. وی علوم مختلف را فراگرفت و مدتی هم به کارهای سیاسی و دولتی گمارده شد. در سال ۷۸۴ از سیاست کناره گرفت و عازم مصر شد. در سال ۷۸۶ قاضی‌القضات مصر شد و در جامع الازهر به تدریس پرداخت. مهم‌ترین کتب وی العبر در ۷ جلد که مقدمه آن نخستین تصنیف در علم اجتماع و فلسفه تاریخ به شمار می‌رود وی این کتاب را طی ۴ سال از ۷۸۰-۷۸۴ هجری به نگارش درآورد از دیگر کتاب وی لباب المحصل خلاصه کتاب المحصل فخر رازی است که شامل آرای کلامی و فلسفی است و دیگر کتابش شفاء الرسل که رساله‌ای است در تصوف. محمدپروین گنابادی، ترجمه مقدمه ابن‌خلدون؛ عبدالحمید آیتی، ترجمه العبر.

مقدمه تاریخش علل شکست و یا ترقی و پیروزی امت‌ها و بقا و فنای ملل را تحلیل کرده است. غربی‌ها از ما و از علمای ما، امثال ابن‌خلدون، که در رأس تحلیلگران تاریخی است، توانستند استفاده کنند. به هر حال، قبل از ابن‌خلدون، قرآن تاریخ را به این صورت بیان می‌کند.

مثلاً داستان موسی^(ع) و فرعون و شرایط مستضعفان و زندگی موسی و سوابق موسی را بیان می‌کند برای اینکه توجه بدهد که در همین جا متوقف نشوید و از اینجا عبور کنید و مغرور به موقعیت خودتان نباشید. به هر انسانی، هر قدر تمندی، هر مستبدی و هر امتی که - مثل ما ایرانیان که در سابق می‌گفتیم «من آنم که رستم بود پهلوان» تاریخ گذشته را برای خودمان تکرار می‌کردیم و باد به آستینمان می‌انداختیم - خطاب می‌کند که موضع امروز خودتان را ببینید. از این جهت، قرآن وقتی سرگذشت امم و ملل را بیان می‌کند، بیاناتش کلی است. همین داستان موسی و فرعون در سوره‌های مختلف قرآن آمده، ولی هر جا به یک مناسبت و با یک ارتباط و ذکر یک مسأله خاص و یک قسمت از تاریخ آن. مثلاً در اینجا ملاحظه می‌کنید که قسمتی را به طور فشرده و به دنبال مسأله «النّازعات» و حرکت عمومی و نزعی موسی آورده است.

داستان موسی^(ع) و فرعون

اما علت اینکه داستان موسی و فرعون بیشتر از داستان دیگر پیامبران در قرآن آمده این است که ماجرای دیگر انبیای گذشته در گوشه دورافتاده‌ای از جهان و در محیط‌های محدودی رخ داده است، ولی حوادث زندگی موسی و فرعون در یک محیط مترقی می‌گذرد. مصر در زمان فراعنه - چنان‌که آثارشان الان هم مشهود است - دارای تمدنی قوی و کشوری بسیار مرفه و مترقی بود. تاریخ موسی^(ع) هم تاریخ روشن و مبینی است. و این تاریخ جزء جزئش بیان شده و امروز می‌بینیم که در بین ملت‌ها هر قسمتش عبرتی است.

در سوره «طه» داستان و حرکت موسی^(ع) به تفصیل بیشتر بیان شده است.^۱ در آنجا محیطی را می‌نمایاند که محیط خشونت و کشتار در قبیله‌ای است که به استثمار و بهره‌کشی شدید گرفتارند. فشار قبطنی‌ها، یعنی مردم بومی مصر و دار و دسته‌های فراعنه

۱. در سوره طه (۲۰)، آیات ۹-۹۹، به تفصیل داستان حضرت موسی^(ع) و فرعون را بیان کرده است.

و وابستگان به آن‌ها، بیشتر روی مستضعفان، یعنی بر روی بنی‌اسرائیل بود. همان‌طور که در آیات دیگر و در سوره «بقره» بیان می‌کند. ذلت این‌ها به جایی رسید که فرعون از این قبیله نگران شد. این قبیله مهاجر - یعنی کسانی که جدشان، یوسف، از کنعان به مصر هجرت کرد - وابستگی این‌ها، فشردگی این‌ها و انتسابی که به انبیای گذشته داشتند، از ابراهیم خلیل^(۱) تا موسی کلیم^(۲)، همه این‌ها را تحلیلگرهای دستگاه فرعون بر بررسی کرده و نگران بودند که روزی این‌ها قیام کنند و دستگاه فرعون را درهم بریزند. اینکه می‌گویند کاهن‌ها به فرعون هشدار داده بودند که عاقبت تو به دست این‌ها از بین خواهی رفت، شاید روی همین حساب‌ها بوده است. این است که فرعون دستور می‌دهد به مردها و زن‌هایی که سَنَشان بالاست کاری نداشته باشند، چون آن‌ها رو به انقراض اند، ولی نوزادانی را که متولد می‌شوند، چون ممکن است در بزرگسالی مزاحم دستگاه فرعون بشوند، بکشند: **﴿يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ﴾**^۱ نوزادان را می‌کشتند، زن‌های بنی‌اسرائیل را عقیم می‌کردند. یا فقط نوزادان پسر را می‌کشتند، تا مبادا میان این چندین هزار کودکی که در سال از بنی‌اسرائیل متولد می‌شوند، یکی پیدا شود که برای دستگاه فرعون خطر درست کند. و همین جاست که می‌بینیم دست خدا دارد کار می‌کند! مادر موسی^(۳)، بعد از آنکه فرزندش متولد شد، نگران است که چه کند، زیرا فرزندش را خواهند کشت: **﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾**^۲. این تنبیه است. به مادر موسی^(۴) وحی شد که نگران مباش! این تدبیر را بکن: او را در زنبیلی بگذار و در رود نیل رهاش کن، به دست امواج بسپارش؛ و غصه‌اش را نخور: **﴿تَأْخُذُهُ عَدْوُلِي وَعَدُوَّتُهُ﴾**^۳. همان که دشمن خدا و خلق است، همان کس او را پرورش خواهد داد. این قضیه در تاریخ خیلی عجیب است. همین‌طور هم شد. بعد در همین سوره «طه» دوباره می‌فرماید: **﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾**^۴. حواست جمع باشد! من تو را برای خودم ساختم. یعنی همه این‌ها دست تدبیر الهی است که موسی را بسازد. مادرش او را به ورطه امواجی بیفکند که موسی را نجات خواهد داد و فرعون را غرق خواهد کرد. همان فرعون که متکی به رود نیل است و می‌گوید: **﴿وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي﴾**^۵. آری، همان رود نیلی که منشأ حیات و قدرت و اقتصاد بزرگ

۱. «پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را. [برای بهره‌کشی] زنده برجای می‌گذاشت». قصص (۲۸)، ۴.

۲. «و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده». همان، ۷.

۳. «تا دشمن من و دشمن او وی را برگرد». طه (۲۰)، ۳۹. ۴. «تو را برای خودم پروردم». همان، ۴۱.

۵. «و این نهرها که از زیر [کاخ‌های] من روان است». زخرف (۴۳)، ۵۱.

مصر است و در قبضه قدرت فرعون است. می‌گوید: رشته حیات مصر در دست من است. قصرش را در کنار رود نیل برپا کرده است. یعنی متکی به رود نیل است.

قدرت طاغوت‌ها

همه طاغوت‌ها باید بدانند همان چیزی که منشأ قدرتشان است، دشمنشان خواهد شد. به دست همان قدرت، همان «گارد جاویدان»‌ها، همان ارتشی که درست می‌کنند و میلیون‌ها ثروت مردم را خرج آن می‌کنند - که مبادا یک روز به طاغوت چشم زخم بخورد - همان نیروها دشمنش خواهند شد. همان رود نیل که موسی^(ع) را نجات داد فرعون را غرق کرد.

ورود موسی^(ع) به کاخ فرعون

موسی را از رود نیل، در کنار قصر فرعون، در آن زنبیل اندود شده‌اش می‌گیرند. وقتی که چشم فرعون و زنش به موسی می‌افتد، برایشان جاذب می‌شود و نمی‌پرسند این قبطی است یا سبطی! این خود مسأله‌ای است. فرعون و همسرش در مقابل چهره موسی خضوع می‌کنند، و او در دربار بزرگ می‌شود. در کاخ فرعون بزرگ شده است. کسانی که از دور کاخ و کاخ‌نشینان را می‌بینند - خصوصاً مردم مستضعف - گمان می‌کنند قدرت زیادی در آنجاست: چه اندیشه‌هایی! چه قدرتهای مادی و معنوی و اخلاقی! اما وقتی درون این کاخ‌ها رفتند و دیدند یک مشت آدم پلید در آن زندگی می‌کنند و مثلاً همین فرعون که ادعای خدایی می‌کند یک آدم احمق و بدبختی است، جرئت پیدا می‌کنند. آن ترس و وحشت و رعبی که بر همه مردم مصر، چه قبطی و چه سبطی، مسلط بود از بین می‌رود. می‌بینند این موجودی که میلیون‌ها مردم را استثمار کرده است چه موجود بدبخت و بیچاره‌ای است. باری، موسی در دربار فرعون بزرگ می‌شود و از آنجا بیرون می‌آید، ولی در همان کودکی به آغوش مادر بازمی‌گردد. همه این‌ها عبرت است - عبرتی که می‌بینیم در بطن مردم و ملت مستضعفی که استضعافشان برخلاف اراده خدا است. چون خدا می‌خواهد آن‌ها را تربیت کند و رشد بدهد، چنین قدرتهایی را تکوین می‌کند.

در آیه دیگر می‌فرماید: **﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي﴾**.^۱ این دو جمله به فاصله دو سه آیه در

۱. «و تازیر نظر من ساخته و پرورده شوی». طه (۲۰)، ۳۹.

سوره «طه» است. **﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾** (تو را ساختم برای خودم) یعنی برای اینکه اراده مرا اجرا کنی و انجام دهی. دو آیه قبل از آن می‌فرماید: **﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾**. موسی! این همه نقشه‌های ماهرانه - به دست مادرت توی نیل افتادن، به دربار فرعون رفتن و سپس از آنجا بیرون آمدن - این‌ها همه برای این است که در مقابل چشم من پرورش پیدا کنی. برای اینکه یک روزی امر مرا انجام بدهی. **﴿فَالْمَذْبُوتَاتِ آمُرًا﴾**

خروج موسی^(ع) از کاخ و کشتن مرد قبطی

وقتی که موسی رشد پیدا می‌کند، فضای کاخ و دربار و ربوبیت فرعون را برای روح بزرگ خود تنگ می‌یابد. درمی‌یابد که چه بسیارند مردمی که قربانی این کاخ‌ها شده‌اند. انسان‌هایی که برای ساختن اهرام، ساختن این کاخ‌ها، برای این یک نفر، این مرد و اطرافیانش از بین رفتند. وقتی که این کاخ را بر خود تنگ می‌بیند، از همان‌جا اندیشه حرکت در او پیدا می‌شود. مجموع این آیات عبرت است: **﴿لَمَنْ يَخْشَى﴾**. از کاخ بیرون می‌رود. سرگردان است؛ در کوچه‌ها و خیابان‌ها گذر می‌کند؛ ناگهان می‌بیند یکی از قبطی‌ها، که وابسته به دربار است، به پشتگرمی قدرت و نفوذش، یک سبطی بنی‌اسرائیل را به باد کتک گرفته است. آن بدبخت هم جرئت اعتراض کردن ندارد. تمام پلیس و سازمان امنیت طرفدار قبطی هستند. موسی چه باید بکند؟ اینجاست که او حرکت دیگری انجام می‌دهد. پس از آن اندیشه، این حرکت دوم است. بعد از آن اصطناعی [پروریدن] که قرآن بیان داشته، حرکت می‌کند. مردی قوی است. جلو می‌رود و با مشت چنان محکم به صورت قبطی می‌کوبد که مغز او متلاشی می‌شود و به زمین می‌افتد: **﴿فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ﴾**^۱ مشت زده قبطی که کشته شد. فریاد بگیربگیر بلند می‌شود. مردم از هم می‌پرسند که این چه کسی بود، می‌گویند موسی.

موسی^(ع) و دختران شعیب^(ع)

و این قضیه یک بار دیگر هم اتفاق می‌افتد و همین باعث هجرت او می‌شود. مدتی در بیابان‌ها سرگردان است تا به مدین می‌رسد و برمی‌خورد به دختران شعیب^(ع). آن بزرگواری‌اش را هم که در آنجا قرآن نقل می‌کند^۲ و همچنین دیگر کارهای او، همه

پندهایی است و مقدماتی است تا اینکه موسی‌ای در تاریخ درست بشود. این‌ها همه در حقیقت مراحل از نزع‌های بعد از نزع است. قرآن ماجرای او را فقط برای داستان‌گویی نقل نکرده است.

دختران شعیب، که خودشان هم چوپانی می‌کردند و دختران نجیبی بودند، نه بی‌حیا و بی‌عفت، وقتی که دیدند مردها برای آب برداشتن هجوم می‌آورند، برای اینکه مبادا با مردان تصادم و تماسی پیدا کنند، کنار می‌ایستند و منتظر می‌مانند که مردها گوسفندهایشان را سیراب کنند و برگرداند تا آنان بتوانند گوسفندهایشان را آب بدهند. اما این منظره برای موسی ناراحت‌کننده بود که دو دختر را مجال ندهند سه بر سر آب‌شخور بروند و به گوسفندانشان آب بدهند. باز در اینجا هم قدرتش را آشکار می‌کند: مردان را عقب می‌زند و گوسفندان دختران محبوب و عقب نگه داشته‌شده را از ته صف چوپان‌ها جلو می‌آورد و آب می‌دهد.

دخترها، در بازگشت، ماجرا را برای پدرشان نقل می‌کنند: چنین آدمی در این شهر که این حساب‌ها هیچ در آن نیست و همه می‌خواهند با زور کار خود را از پیش ببرند، ما را حمایت کرد تا گوسفندانمان را سیراب کنیم. شعیب پی می‌برد که چنین کسی از قماش آدم‌های معمولی که همیشه می‌خواهند به حق هم تجاوز کنند نیست. دخترهایش را به دنبال موسی می‌فرستد و او را به خانه می‌آورد و همان‌جا اقامت می‌دهد. پس از مدتی، که خوب از روحیات موسی آگاه می‌شود، ازدواج با یکی از دخترهایش را به او پیشنهاد می‌کند. قرار ازدواج را هم این می‌گذارند که چندین سال موسی برای شعیب و دخترانش چوپانی کند. موسی قبول می‌کند و هشت سال شبانی می‌کند.

چوپانی پیامبران (۴)

این مقدمه است برای اینکه برای حرکت و نزع بعدی آماده شود. با گوسفندان سر و کار پیدا می‌کند. با آن فکر قدسی‌اش، با آن روح بزرگش، آنقدر باید تنزل کند که به گوسفندها رسیدگی بکند. به علفشان، به آبشان، به چراشان، مراقبت کند که گرگ آن‌ها را نخورد. این شاید یکی از اسراری است که انبیا، با آن روح بلند و قوی که همیشه در حرکت و پیشروی بودند، باید تا آن حد تنزل کنند که گوسفند بچرانند.

در روایات داستانی دیدیم که موسی، در آن آخرین مراحل چوپانی‌اش، روزی می‌بیند که

یکی از بزها از گله جدا شد. بز هم که طبیعتش معلوم است: وقتی که می‌رمد و فرار می‌کند، به کوه و کمر می‌زند و به هر طرف می‌دود. موسی فوراً گله را به جایی مطمئن می‌برد که از گرگ‌ها و دزدها در امان باشد، سپس به دنبال بز به راه می‌افتد. از این تپه به آن تپه، از این درّه به آن درّه، از این کوه به آن کوه، بز می‌دود و موسی هم به دنبالش، تا بالاخره حیوان را می‌گیرد.

من دیده‌ام که چوپان‌ها در این مواقع شروع می‌کنند به کتک زدن حیوان! ولی موسی^(ع)، با آنکه در این تعقیب خسته و فرسوده شده است، حیوان را که می‌گیرد، می‌بوسد و نوازشش می‌کند و از بز عذرخواهی می‌کند که من تو را به رنج انداختم ولی می‌خواستم از دست گرگ نجاتت بدهم.^۱ و در روایات است که افراد یا مردمی که از ملت جدا شوند طعمه گرگ خواهند شد.

وادی مقدس و آخرین مرحله نزع

اینجا مسأله تازه‌ای مطرح می‌شود و آن اینکه موسی، با آن قدرت روحی و جسمی، این چنین از خود تحمل و بردباری نشان می‌دهد. این تحمل است که شایستگی در او ایجاد می‌کند. باری، سال‌ها بعد، که موسی که دارای فرزندان شده است، به طرف مصر حرکت می‌کند و در راه به وادی مقدس می‌رسد که آنجا دیگر باید همه علاقه‌ها را کنار بگذارد. این آخرین مرحله نزع اوست و حرکتی است که باید رسالتش را پس از آن انجام دهد. این آیات، که درباره چگونگی برخورد موسی و برادرش با فرعون است، به اینجا می‌رسد که همان فرعون، با آن قدرت، به دست کسی که در کاخ سلطنت و قدرت و ربوبیت او تربیت شده است ناپود می‌شود. تا اینجا کار موسی جنبه تخریبی داشت. اما از حالا به بعد باید جهت تدبیری در پیش بگیرد: **(فَالْمَذْبُورَاتِ آمَوَا)** و این مرحله مشکل‌تر از مرحله قبل است، همان‌طور که ما هم الان داریم از داستان موسی^(ع) عبرت می‌گیریم. ملت ما یکصدا و با یک شعار قیام کردند و یکدل و یک جهت دستگاه را منهدم کردند...

۱. در روایت است که رسول خدا فرمود: **إِنَّ الشَّيْطَانَ ذُنِبَ الْإِنْسَانِ كَذُنْبِ الْفَنَمِ يَأْخُذُ الشَّاةَ الْقَاصِيَةَ وَ النَّاحِيَةَ، فَأَيَّاهُم وَالشَّعَابَ وَ عَلَيْهِم بِالْجَمَاعَةِ وَ الْعَامَةِ وَ الْمَسْجِدِ.** (بی‌گمان شیطان گرگ انسان است؛ مانند گرگ گوسفندان که بره‌های دورافتاده از گله و دور شده از آن‌ها را می‌گیرد. پس شما را از کناره گرفتن از جمع پرهیز می‌دهم، و به اتحاد و با همگان بودن و مسجد سفارش می‌کنم). نکه: احادیث مثنوی، ص ۱۹۱، به نقل از مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۳۳؛ امیرالمؤمنین علی^(ع) هم می‌فرماید: **وَ أَيَّاهُم وَ الْفِرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاةَ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاةَ مِنَ الْفَنَمِ لِلذَّنْبِ؛** (شما را از پراکندگی پرهیز می‌دهم؛ چه، بدون شک تکرر و کناره‌گیر از مردمان بهره و شکار شیطان است؛ چنان‌که تکرر و کناره‌گیر از گله گوسفندان بهره و شکار گرگ بیابان).

موسی دریافت که نمی‌تواند با این مردم کار کند. چهل سال در بیابان‌ها زندگی کردند تا از این نسل ذلیل ارتجاعی که می‌خواهد به گوساله‌پرستی قدیم برگردد و زیردست فراعنه زندگی کند، نسلی صحراگرد با فطرت صحرائی قوی و اخلاق فطری و مزاج و اخلاق و تفکر صحرائی قدرتمند پدید بیاید، تا بتواند برای فتوحات بعدی با عمالقه^۱ بجنگد، زیرا با آن وضع قابل و قادر نبودند با عمالقه بجنگند. **﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى﴾** می‌بینیم تمام این مسائلی که قرآن در داستان موسی^(ع) آورده بر همه اقوام و ملل، کم و بیش، منطبق می‌شود: **﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى﴾**.

مسئله دیگر این است که از آیه ۲۷ این سوره لحن آیات تغییر می‌کند و به مسئله دیگری می‌پردازد که از معجزات علمی قرآن است. می‌فرماید: **﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾**. (آیا شما خلقتتان محکم‌تر، شدیدتر و پایدارتر است، یا این آسمان با آن بنای عظیمش؟) **﴿رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا. وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا﴾**^۲ این آیات، با این خصوصیات و بیان، در محیط عربستان و دنیای قدیم، درباره تکوین عالم از آغاز خلقت کهکشان‌ها و آسمان‌ها، یکی از معجزات قرآن است. ولی قرآن نمی‌خواهد علم بیان کند. بلکه من باب این است که به انسان بفهماند تو در مقابل این عالم چقدر کوچکی ولی گاهی خودت را چقدر بزرگ می‌بینی! اما چه ارتباطی است بین این مطلب و قضایای موسی و فرعون؟ مسئله می‌رود به جهت دیگری. چه جور باید این ارتباط را پیدا کنیم؟ برای فهمیدن این ارتباط اول باید پرسیم که چگونه فرعون، فرعون شد؟ در اینجا مسئله را باید از جنبه روانی مطرح کرد: چرا هر انسانی، در حد خودش، می‌تواند فرعون شود؟ پاسخ این است که خیال می‌کند باقی و ابدی است. انسان همین‌که ثروتی به دست آورد و کاخ‌های محکمی ساخت، خیال می‌کند که این‌ها باعث ابدیت و جاودانگی اوست، آن‌گاه شروع می‌کند به طغیان. منشأ طغیان همین است. انسانی که خود را در معرض فنا و اضمحلال می‌بیند، از هر طرف امواج فنا احاطه‌اش کرده‌اند و بر سرش می‌ریزند، تلاش می‌کند که خودش را باقی نگاه دارد. از چه راه؟ به چه وسیله؟

۱. «یا عمالیق یا عمایق، قوم قدیم صحراگرد و جنگجو که با بنی‌اسرائیل دشمنی موروثی داشتند. در مسافرت بنی‌اسرائیل از مصر به کنعان، عمالقه سخت به آزار آنان برخاستند و خداوند امر کرد که ذکرشان از زیر آسمان محو شود». (برگرفته از دایرةالمعارف فارسی، ج ۲، ذیل «عمالقه»).

۲. «سقفش را برافراشت و آن را [به اندازه معین] درست کرد، و شیش را تیره و روزش را آشکار گردانید». نازعات

فرعون‌ها و طاغوت‌چهارها

به جای اینکه اصالت وجود خودش را تحکیم کند، آن را فراموش می‌کند و گمان می‌کند که هر چه مثلاً بنایش محکم‌تر و بیشتر و ساختمان‌هایش زیادتر شد، باقی‌تر است! اساساً خود را با اتومبیل و ساختمان و ملک، اشتباه می‌کند. شما هیچ این ساختمان‌چی‌ها را که علاقه زیادی به ساختمان دارند دیده‌اید؟ وقتی که می‌بیند ساختمانش از یک طبقه به دو طبقه رسیده، حس می‌کند که سر و گردن خودش هم درازتر شده و خودش بالا رفته است! اگر ساختمانش پایین آمد و ماند یک طبقه، آن وقت خودش را ذلیل می‌بیند! که چرا این ساختمان یک طبقه است! این ذلیل با پول ملت اتومبیل قیمتی می‌خرد و با آن به همین مردم فخر می‌فروشد! چون وقتی که در آن می‌نشیند، آن را جزو وجودش احساس می‌کند و مردم فقیر کنار خیابان را یک مشت حشرات می‌بیند! دیگری اتومبیل را ساخته، آن وقت این از پول ملت، از حق مردم، اتومبیل را از خارجی می‌خرد و حالا که توی آن نشسته، به مردم به نظر تحقیر نگاه می‌کند. ماشین را جزو وجود خودش می‌داند! اگر این ماشینش را عوض کردند و ماشین ارزان‌تری به او دادند، خودش را سبک می‌بیند. یا مثلاً در لباس پوشیدن: لباس من که کهنه می‌شود، خیال می‌کنم که اصلاً خودم دارم پوچ می‌شوم! لباس که کهنه شد، به نظرم می‌آید که خودم دارم کهنه و مندرس می‌شوم! به قول آن عارف بزرگ: «أَنْتَ فِي قِطَاعٍ مِنْ بَدَنِكَ وَ كَيْفَ مِنْ لِبَاسِكَ وَ كَيْفَ مِنْ أَنْفَانِيَّتِكَ وَ كَيْفَ مِنْ نَيْتِكَ وَ كَيْفَ مِنْ مَتَاعِكَ»^۱. تو خودت را فراموش کرده‌ای، با اینکه تو خودت هستی، نه اینکه جزو خانه‌ات بشوی، جزو پولت بشوی! پس خودت کو؟ خودت کجا رفتی؟ انسان وقتی که به مسائل مادی متکی شد، به اشتباه فکر می‌کند که ابدیت دارد. شما ملاحظه کنید این ساختمان‌ها و قصرهایی که این طاغوتیان ما ساختند! آخر چند تا قصر؟ مگر چند سال می‌خواهی زندگی کنی مرد ناحسابی! ساختمان‌ها را تا عمق زمین فرو می‌بری، و با محکم‌ترین مصالح و وسایل و تیرآهن و سیمان، و آن وقت خیال می‌کنی ساختمان تو را ننگه می‌دارد؟! همان‌طور که قرآن بیان می‌کند: «وَتَنْجُتُونَ أَنْجِبَالَ يُّبُوتًا»^۲. از دل کوه‌ها خانه بیرون می‌آوری. بعد خیال می‌کنی جاویدان می‌شوی؟ این بنا اگر برای تو است، تو که پنجاه سال، شصت سال، هفتاد

۱. «همان‌گونه که روح تو سرانجام از بدنت جدا خواهد شد، از لباست و از خودخواهیت، خانه، و متاع هم روزی جدا خواهی شد». مأخذ آن یافت نشد.

۲. «و از کوه‌ها خانه‌هایی [زمستانی] می‌تراشیدید». اعراف (۷)، ۷۴.

سال، صد سال بیشتر عمر نمی‌کنی. این عمارت‌ها که دو هزار سال نمی‌توانند دوام کنند. نسل آینده هم ممکن است این‌ها را نپسندد. همان‌طور که تو بناهای اجدادت را نپسندیدی. پس چرا این قدر اصرار به ساختن این‌ها داری؟ برای اینکه می‌خواهد وجود خودش را تحکیم بکند. به همین علت است که انسان وقتی که قدرت و ثروت پیدا کرد، وقتی که متکی به مال شد، قصرها فراهم کرد، سر به طغیان برمی‌دارد. مرگ و فنا را فراموش می‌کند و خودش را ابدی می‌پندارد. و چون خود را ابدی داند، به حقوق مردم می‌تازد.

آیه **﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا﴾** خطاب به عموم است. هر فردی ممکن است که فرعون یا فرعونچه شود. طاغوت یا طاغوتچه شود. اما می‌دانی تو چه هستی در مقابل این عالم؟ این عالم عظیم. در مقابل اراده‌ی خلاق؟ مثل موجی هستی که در حرکت است. مثل مومی هستی که شکل عوض می‌کند. تو که سیاره‌ات، زمینت، نسبت به کل عالم به حساب نمی‌آید و خود تو روی این زمین حکم ذره را داری تو چه حساب خواهی شد؟ در داستان فرعون، این هشدار خطاب به عموم مردم و عموم انسان‌هاست که خودشان را فراموش نکنند. روایتی هست که درباره‌ی فرق بین دید مؤمن و کافر می‌فرماید: **﴿إِنَّ الْكَافِرَ يَوْمَ يَوْمِهِ دَهْرًا﴾** (کافر یک روزش را روزگاری می‌داند)؛ **﴿وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَوْمَ يَوْمِهِ دَهْرًا يَوْمًا﴾** (ولی صاحب بینش ایمانی روزگار هزاران سال را یک روز می‌بیند). همین بینش و دید است که کافر را وامی‌دارد تا این اندازه برای دنیا تلاش کند، چون خیال می‌کند که روزش روزگاری است. چندروزی که به او قدرت می‌دهند، دیگر نه خدا را بنده است، نه ملاحظه‌ی خلق را می‌کند. باید به خدا پناه برد از این غرورها!

خلاصه آنکه اگر به ظاهر آیه نگاه کنیم، می‌بینیم از قضایای فرعون و موسی^(ع) و درگیری‌های آنان، در آخر نتیجه می‌گیرد: **﴿ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِمَنْ يَخْشَى﴾**، با آیات دیگر تا: **﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾** اصلاً ارتباطی ظاهراً ندارد؛ ولی از حیث روانی و روحی با هم مرتبط‌اند. فرعون مولودی بود مانند مولودهای دیگر، پس باید پرسیم چگونه او طاغوت شد و منشأ طغیانش چه بوده است. قرآن، پس از ذکر این مطلب، بیان می‌کند که انسان باید همواره متوجه این باشد که در برابر این عالم و حرکت کلی آن چیزی نیست و به حساب نمی‌آید. هستی او در حقیقت یک چشم برهم زدن است. پس، غرور دیگر برای چه؟ طغیان برای چه؟ **﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا. رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا﴾**؟